



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۶/۱۲

نادر نورزائی

کچالو ها در جوال

بعد از انقلاب سال ۱۸۴۸ که فرانسه و آلمان را دگرگون ساخت و فضای سیاسی اروپا را متهیج و متحرک ساخت، لویی ناپلئون، برادر زاده ناپلئون بوناپارت، بین سالهای ۱۸۴۸-۱۸۵۲ رئیس جمهور جمهوری دوم فرانسه شد. وی در یک انتخابات عمومی در ۱۰ دسامبر ۱۸۴۸ رئیس جمهور فرانسه شد. در دوم دسامبر ۱۸۵۲ کودتا نمود و از آن سال تا ۱۸۷۲ قیصر فرانسویان بود. وی به ناپلئون سوم معروف شد. در باره این شخص و فرانسه ای آن زمان کارل مارکس رساله ای ۱۳۰ صفحه ای دارد تحت نام "هژدهم برومیر لویی بوناپارت" که یک شاهکار تاریخ نگاری است. در این نوشته وی به روانشناسی دهقان فرانسه پرداخته که توده مردم زمان کشور را تشکیل می داد. به گفته ای مارکس بوناپارتنی که پارلمان بورژوازی را از هم پاشاند، گزینش دهقان فرانسه است. سه سال تمام بورژوازی توانسته بود که به قول مارکس "مفهوم انتخابات ۱۰ دسامبر را تحریف" کند.

دهقان های که ناپلئون نماینده ای شان بود چگونه جماعتی بودند؟ به قول مارکس آنها جماعتی بودند که توده ای مردم را تشکیل می دادند. اعضای این جماعت در یک وضعیت قرار داشتند بدون اینکه با هم مراودات داشته باشند. شیوه ای تولید شان بیشتر آنها را به فرد گرایی می کشاند تا جامعه گرایی. آنها به اثر فقدان ارتباطات در انزوا به سر می بردند و هر یک قطعه زمینی کوچک را کشت می کرد و زندگی بخور و نمیری داشت. این قطعه ها چنان کوچک بودند که امکان تقسیم کار و استفاده از علم و تکنیک را نمی داد. بدینصورت در این جماعت تحول و تکامل متنوع ممکن نبود و رشد استعداد ها هم امری نا محتمل بود. یعنی روابط اجتماعی از غنا و گوناگونی بر خور دار نبود. هر فامیل دهقان برای خود تولید می کرد و خود کفا بود. رابطه اش با طبیعت بود تا با جامعه. زندگی آنها را می توان اینگونه خلاصه کرد: قطعه ای زمین، فامیل و دهقان در پهلوی آن دهقانی دیگر و فامیلی و قطعه زمینی دیگر قرار داشت. یک مجموعه ای ۶۰ فامیلی یک روستا را تشکیل می داد. و یک دسته ای ۶۰ تایی این روستا ها یک دیپارمانت را تشکیل می داد. به قول مارکس توده ای ملت فرانسه یک نوع جمع مجموعه ای بود مانند کچالوها در یک جوال.

این کچالو ها در جوال که رابطه ای تنگ تنگ با هم و با جامعه ندارند، بیسواد اند، در شرایط بخور و نمیر زندگی می کنند، نمی توانند از خود نمایندگی کنند. آنها به یک نماد قدرت و یک منجی نیاز دارند تا از آنها به مقابل طبقات دیگر، بورژوازی و کارگر صنعتی دفاع نماید. این منجی همان نا پلئون سوم است. هرچه قدرت و ابهت این منجی بیشتر باشد به همان اندازه برای دهقان فرانسوی جذابیت دارد.

آیا تحصیل کردگان و روشنفکران ما هم شباهتی به کچالو های مارکس دارند؟ تجربه ای نه چندان گسترده که من با روشنفکران خارج از کشور دارم این نظر را تقویت می کند. هر روشنفکر در پهلوی دیگری قرار دارد بدون ارتباط ارگانیک. ارتباطات میخانیکی اند، یعنی بیشتر برای پیدا کردن راه حل نظری و عملی برای مشکلی نه، بلکه برای این است که چه کسی حق به جانب است. از طرفی روشنفکر افغان بسیار زود رنج و پر توقع است. وی از جامعه ای می آید که بسیار شبیه به آن دهقانان فرانسه بوده و است. دور افتادگی توده ای مردم از همدیگر، مشکل ارتباطات و زندگی در بی خبری و بیسوادی و خود کفایی نسبی روستا از شهر همه یک نوع بی اعتمادی به همدیگر را باعث شده است.

مشکل امروزی روشنفکر در این است که وی بسیار مایل است بتواند کاری انجام دهد، ولی کشور امروز در گودالی بسیار عمیق افتاده است که بیرون کشیدن اش از توان روشنفکر بی پشتوانه نیست. این یک خطر بزرگ را برای روشنفکر ایجاد می کند: افتادن در توهم قدرت اراده گرایی. وقتی ما پشتوانه نداریم، خطر این وجود دارد که ما خود را توده قلمداد کنیم و خود را به جای توده قرار دهیم. و یا اینکه تصور کنیم تخلیه ای هیجانی و دشنام دادن و فاشیست خواندن این و آن می تواند مشکلی را حل کند، یعنی خطر فرافکنی برای کاهش تنش های درونی که ناشی از ناتوانی در شرایطی است که ظاهراً هیچ فورمولی ندارد. تخلیه ای هیجانی تعویضی برای تئوری و فهم مشکل جامعه نیست. در شرایط امروزی، روشنفکر افغان اول باید فکر کردن را بیاموزد. روش علمی را بیاموزد. از توهم های قدرت مجازی کلمات زیبا و لی میان تهی خود را برهاند. برد بار تر شود. خود را با ژرفا و فراخنای علم امروزی آشنا

د پانو شمیره: له ۱ تر ۲

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له الیرلو مخکې په خیر و لولۍ

سازد. ویدیو های یوتوب و فس بوک می توانند جالب باشند و لی نمی توانند جای تحقیق و تفحص علمی را بگیرند. این یک نیاز است تا روشنفکر امروزی جوانان نسل دیگری را گمراه نکند و آنها را به کشتارگاه ها نفرستد که از آن هیچ نتیجه ای مطلوبی بدست نیاید. از خصلت منفی حق به جانب بودن بپرهیزد. به گفته ای سقراط و افلاطون حقیقت در بین کلمات است(بین آدم ها) نه نزد یک فرد. یعنی روش دیالکتیک را بیاموزد (جهان را در رابطه دیدن): از نادیده گرفتن جنگل از بس توجه به درختان اجتناب کند.

پایان